



گفت‌وگوی پویا با علامه مصباح یزدی (حفظه الله):

«اصل فکر غیر انقلابی، راحت طلبی، سودجویی و سازشکاری است.»

اشاره:

■ در آذر سال ۱۳۴۳ پرداخت پنج ریال برای خریدن نشریه‌ای هشت صفحه‌ای از سوی طلبه‌ای در حوزه علمیه قم، بهایی سنگین بود، به سنگینی الصاق شدن آن نشریه در پرونده او در ساواک. آذر سال ۱۳۴۳ انتظار طلبه‌هایی که شماره نخست نشریه «انتقام» را مطالعه کرده بودند به پایان رسید، آنان این نشریه را آغازگر تولد نشریات انقلابی در حوزه علمیه قم می‌دانستند، که فریادگر نهضت امام خمینی بود. در آن زمان نه ساواک و نه علماء و نه حتی طلبه‌های انقلابی هرگز نمی‌دانستند مدیر مسئول، سردبیر، نویسندگان و حتی توزیع‌کنندگان فقط یک نفر است. در آذرماه ۴۳، طلاب و فضیلابی قم در بخشی از صفحه هفت این نشریه که اختصاص به «گفت‌وگو» داشت این مطلب را خواندند: «خواندنی‌ها - من در شگفتم که چرا غرب همیشه برای حفظ منافع خود در کشورهای عقب مانده به سراغ منفورترین عناصر می‌رود و بدینسان کار خود را دوچندان دشوارتر می‌سازد؟! انتقام - برای این که چیز خائن‌ترین و منفورترین افراد به روش‌های ضد انسانی استعمارگران تن در نمی‌دهند، کیست که حاضر شود هزاران نفر از بهترین جوانان شریف آزاده کشور را به جرم اعتراض به زندان کردن مرجع تقلیدشان در یک ساعت مانند برگ خزان بر زمین بریزد؟ کیست که حاضر شود به منظور ادامه حکومت ننگین خود، برای سرکوب کردن هم میهنانش، متوسل به نیروهای بیگانه گردد، آیا به این‌گونه اعمال شرم‌آور،



کسی جز بست‌ترین و رذل‌ترین و بی‌شخصیت‌ترین عناصر خائن و منفور تن در می‌دهد؟»

■ شماره ۳۳ فصلنامه «فرهنگ پویا» در آذرماه ۱۳۹۵ زمانی از چاپ خارج می‌شود که همان نویسنده «انتقام» پس از ۵۲ سال در مصاحبه اختصاصی با این نشریه درباره آنانی که امروز سازشکاری با غرب را با ادبیات دیگری تئوریزه می‌کند این‌گونه یاد می‌کند.

«در دنیای معارف سیاسی هدف سیاسیون این است که در دنیا پُست و مقامی پیدا کنند و کشورهای دیگر به آن‌ها اهمیت بدهند، لذا اگر ببینند اکثریت کشورهای دیگر با کاری مخالف هستند و این کار باعث انزوا و تحریم می‌شود، با آن مخالفت می‌کنند. پس اصل فکر غیرانقلابی‌راحت‌طلبی، سودجویی و سازشکاری است؛ لازمه راحت‌طلبی و سودجویی این است که آدم با جاهایی که امید سودی هست کنار بیاید. سازشکار می‌شود تا در دنیا برای او اهمیت قائل شوند؛ لذا می‌گوید باید به افکار آن‌ها احترام گذارد و برخورد تند نداشت، با نزاکت سیاسی رفتار کرد، با همه شخصیت‌های جهان برخورد محترمانه داشت و روی پرچم کسی یا نگذاشت و مرگ بر کسی نگفت. بعضی رئیس‌جمهورها بودند که گفتند اصلاً این واژه مرگ خوب نیست! بله آمریکا خیلی به ما خیانت کرد، اما ما چرا حرف زشت می‌زنیم؟ این روحیه، همان راحت‌طلبی و دنیاپرستی است.»

■ علامه مصباح یزدی اگر روزی از بسترسازان حاکمیت سیاسی و فرهنگی دنیای غرب در نشریه «انتقام» به «خائن‌ترین و منفورترین عناصر زمان خود یاد می‌کند، امروز و پس از نیم قرن از روحیه «راحت‌طلبی و دنیاپرستی» به عنوان انگیزه اصلی برخی برای پذیرش سیادت فرهنگی و سیاسی آمریکا یاد می‌کند. بی‌شک پایبندی به باورها، عدول نکردن از ارزش‌های اسلامی و انقلابی، تسلیم نشدن در برابر فشارهای گوناگون و فریب نخوردن از بزرگ‌های عصری شیاطین از ویژگی‌های علامه مصباح یزدی و شخصیت‌هایی چون آیت‌الله شهید بهشتی و آیت‌الله شهید مطهری ... است. «انقلابی ماندن» در گذر نیم قرن روحیه‌ای، که ما و همه آزاداندیشان و انقلابیون جهان را بر آن می‌دارد که در برابر شخصیت چنین فردی سر تعظیم فرود آوریم و درس جرابی ورود به انقلاب و چگونگی انقلابی ماندن در گذر زمان را بیاموزیم و باز سخن دیگری از او بشنویم تا نیم قرن دیگر نشریه و مجله‌ای دیگر با مطالعه این مصاحبه به راز ماندگاری این منظومه فکری اندیشه و اقدام و عمل بر پایه آن پی ببرد.

فرهنگ پویا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. تشکر می‌کنیم از این که مساعدت فرمودید طبق روال ویژه‌نامه‌های «فرهنگ پویا» خدمت برسیم و از محضر شریف شما بهره بگیریم.

اخیراً مقام معظم رهبری در سخنرانی‌های متعددشان درباره انقلابی بودن و انقلابی ماندن و حوزه انقلابی تأکیدی داشته‌اند. این تأکید به نظر حضرت‌تعالی برای چیست؟

علامه مصباح یزدی: بسم الله الرحمن الرحیم. عرض کنم این تعبیری که مقام معظم رهبری بر آن تأکید فرمودند، تازگی ندارد؛ ایشان از همان اوائل پیروزی انقلاب هم بیش از همه انقلابیون بر عنوان انقلاب تکیه می‌کردند و حتی چه بسا برای بعضی از دوستان این مساله مطرح می‌شد که چرا ایشان روی عنوان انقلاب و اسلام تکیه می‌کنند. اخیراً هم که چند بار در جاهای مختلف و بخصوص درباره خود حوزه تأکید کردند انقلابی باشد، این پرسش به ذهن می‌آید که این واژه چه خصوصیتی دارد که ایشان آن قدر بر آن تأکید دارند. تصور بعضی از انقلابی‌بودن، فعالیت‌های بی‌برنامه و بی‌ضابطه، در مقابل مقررات و انضباط است؛ این تصویری نادرست و برخاسته از رفتارهایی است که برخی انقلابی‌ها اوائل انقلاب داشتند. گویا کمابیش همه جا این جزو لوازم انقلاب است. آن وقت آن لازم‌ظنی را به جای ملزوم می‌گیرند و تصور می‌کنند انقلاب یعنی همین و رفتار انقلابی‌گری یعنی رفتار بی‌ضابطه!

بی‌تردید رهبر معظم انقلاب که از انقلاب به عنوان یک واژه مقدس یاد می‌کنند، منظورشان این نیست. وقتی فرمودند حوزه باید انقلابی باشد، منظور این نیست که بی‌ضابطه کار شود. کسان دیگری از مقدسین یک برداشتی از انقلاب دارند، به دلیل رفتاری که برخی متدینین و مقدسین قبل از انقلاب داشتند. قبلاً برخی مقدسین و علما عبای خود را سر می‌کشیدند، تسبیح داشتند و ذکری می‌گفتند، در جلسات به بیان احکام دین و شکایات بسنده می‌کردند، در ایام عزاداری هم به بیان ثواب زیارت

سیدالشهدا علیه السلام عزاداری و گریه اکتفا می‌کردند. تصور می‌شد که آخوند یعنی همین! در کنار این‌ها یک برداشت غلط دیگری هست؛ آن هم مفهومی است که انقلابیون سیاسی در دنیا در مقابل محافظه‌کاران دارند، عمدتاً هم گرایش‌های مارکسیستی با آن همراه است. انقلاب‌ها در قرن اخیر در آفریقا، آمریکای جنوبی و حتی شرق آسیا، اندونزی، چین و جاهای دیگر اغلب یا کاملاً مارکسیستی بودند یا چاشنی مارکسیستی داشتند. بعضی تصور می‌کنند وقتی که مثلاً رهبر معظم می‌فرماید باید انقلابی بود، یعنی این‌گونه گرایش‌های چپ خط‌شکن!

اگر ما بخواهیم تعریف صحیحی داشته باشیم، بخصوص با حسن انتخابی که ایشان در واژه‌ها و ادبیات دارند، باید ابتدا معنای لغوی آن را دریابیم و بعد به کاربردهای اجتماعی آن با توجه به ظرفیت ایران و اسلام و انقلاب توجه کنیم. در این صورت می‌فهمیم انقلابی بودن در مقابل چه چیزی گفته می‌شود و اگر نباشد چگونه می‌شود.

فرهنگ پویا به نظر حضرت‌تعالی مقصود از انقلاب در سخنان ایشان چیست؟

علامه مصباح یزدی: شاید ساده‌ترین ترجمه انقلاب، دگرگونی باشد؛ اما نه هر گونه دگرگونی، بلکه دگرگونی‌ای که ویژگی خاصی داشته باشد. اولاً در انقلاب، یک دگرگونی اجتماعی منظور است. ثانیاً، اگر دگرگونی اجتماعی تدریجی و آرام در طول چند قرن اتفاق بیفتد، به این انقلاب نمی‌گویند. انقلاب، «دگرگونی همراه با سرعت» است. اگر ما لوازم این را اخذ کنیم، حالا نگوئیم از جمله فصول این مفهوم است، لااقل از لوازم بین آن این است که نوعی دگرگونی «همراه با ریسک» است. باید آدم خطری را بپذیرد و خودش را برای فداکاری آماده کند. و الا به حرکتی که ویژگی‌های دیگر را داشته باشد، اما همراه با هیچ خطر و ریسکی نباشد، معمولاً انقلاب به معنای عرفی نمی‌گویند. پس مفهوم لغوی آن،



فرهنگ پویا یک از شبهاتی که درباره انقلابی بودن مطرح می‌کنند، این است که ما همه این حرف‌ها را قبول داریم؛ خود ما هم انقلابی بوده‌ایم؛ ولی انقلاب یک تحول ناگهانی سریع در بنیادها است، برای یک مرحله گذار است، نه این که انسان همیشه انقلابی باشد.

علامه مصباح: این اشکال هم از این تعریف ناقص انقلاب برمی‌آید. ما گفتیم حرکت سریع؛ اما نگفتیم حرکت دفعی و آنی، که بعد از آن سکون باشد؛ انقلاب تغییری است که با سرعت انجام می‌شود، اما شرط آن این نبود که بعد دیگر باقی نماند، اصلاً هدف بقای آن بود، قرار بود این کار را انجام دهیم تا ارزش‌های جدید مطرح شود و بماند؛ اگر ارزش‌های قبلی غلط بود، ارزش‌های صحیحی جایگزین شود، نه فقط یک کاری انجام شود و ادامه نیابد. این که می‌گوییم در مفهوم انقلاب سرعت است، به خاطر این است که فرصت‌ها را از دست ندهیم، اما این خودش موضوعیت ندارد، بلکه وسیله است برای آن نتیجه‌اش؛ انقلاب می‌کنیم تا ارزش‌های انقلابی برقرار شود و باقی بماند.

فرهنگ پویا حضرت‌تعالی در برخی سخنرانی‌های خود، تحول تکاملی در باورها و ارزش‌ها و به دنبال آن تحول در رفتارها را به عنوان شاخص در تعریف انقلاب دانسته‌اید. همچنین فرموده‌اید گام اول در انقلابی بودن و انقلابی ماندن، تثبیت و تعمیق باورها و ارزشهاست. اگر ممکن است در این باره توضیح دهید.

علامه مصباح: البته هر کار اختیاری که انسان از روی آگاهی انجام می‌دهد، حتماً بر باور و ارزشی مبتنی است. آدم بینشی دارد و بر اساس آن بینش، ارزشی را پذیرفته و گاه می‌خواهد ارزش غلطی را به هم بزند و ارزش جدید مطلوبی را به وجود آورد. هر کار اختیاری این دو لازمه را دارد؛ بر باور و ارزشی برخاسته از آن باور مبتنی است. طبعاً وقتی می‌خواهد کاری مربوط به جامعه انجام بدهد؛ یعنی وضع جامعه را به هم بزند و وضع جدیدی به وجود آورد، معنایش این است که چیزهایی را می‌بیند و می‌خواهد، که وجود ندارد یا این‌ها اقتدیده‌اند و باید آن را تغییر داد، آن را که دیگران می‌پسندند او نمی‌پسندد، بینش و جهان‌بینی جدیدی است. باید‌ها و نباید‌ها برخاسته از آن بینش‌هاست. برای تحقق ارزش‌ها

دگرگونی است با این ویژگی‌های مفهوم عرفی که امروزه در محاورات به کار می‌رود؛ شاید revolution و امثال این‌ها از معادلات آن هم در زبان‌های دیگر به کار می‌رود. تصور ما این است که مفهوم انقلاب، آن دگرگونی‌هایی است که کمابیش این لوازم را دارد؛ سرعت، ریسک کردن، و ریشه‌ای بودن.

نکته دیگر این است که وقتی مقام معظم رهبری بر کلمه انقلاب تأکید می‌کنند، انقلاب به مفهوم عام آن که در همه جای دنیا مطرح می‌شود منظور نیست، بلکه «انقلاب اسلامی» است. حالا اسم اسلامی برده نمی‌شود؛ چراکه این جا ما اصلاً انقلاب دیگری نداریم. اگر ما زمان مشروطیت بودیم و انقلاب مشروطیت مطرح بود، جا داشت این سؤال مطرح شود که آیا مفاهیم دینی هم در آن دخالت دارد یا نه. اما این انقلابی که ما داریم انقلاب اسلامی بوده، حتی اگر لفظ اسلام را هم نگوئیم، اسلام در آن ملحوظ است. اگر انقلاب دو قسم باشد؛ اسلامی و غیر اسلامی، یا مثلاً جنسی داشته باشد به نام دینی، و دین در بین دین‌ها یک فصلی به نام اسلام داشته باشد، این به معنای نوع خاصی از انقلاب است. معنای آن بی‌ضابطه کار کردن و شلوغ‌بازی نیست. این که گاهی چنین مفاهیمی به ذهن بعضی‌ها می‌آید، برای این است که در آن ریسک و خطر هست و گمان می‌کنیم لازمه این ریسک، شلوغ‌کاری است. قبلاً وضع آرامی هست و خطری متوجه کسی نیست، حالا که می‌خواهد تحولی ایجاد کند، ناچار مقررات موجود زیر پا گذاشته می‌شود؛ نه این که در خود مفهوم انقلاب، زیرپا گذاشتن قانون و مقررات باشد. چون تحول که می‌گوییم تحول ارادی است، ناچار معنای آن این است که از وضع موجود نگران هستیم و می‌خواهیم آن را به وضع مطلوب تغییر دهیم؛ اما این هدف با حرکت آرام و بی‌خطر محقق نمی‌شود و لازمه‌اش این است که مقررات و نظم غلط قبلی به هم بخورد. پس اگر چنین معنایی به ذهن می‌آید، این گونه نیست که معنای صددرصد بیگانه‌ای باشد. به تعبیری، در انقلاب چون می‌خواهیم نظم نوینی را جانشین کنیم، به هم زدن نظم سابق ملحوظ است؛ اما نه به خاطر این که نظم به هم زده شود، بلکه برای این که نظم بهتری به وجود بیاید. وقتی می‌گوییم اسلامی، پیاداست که باید بر اساس باورها و ارزش‌های اسلامی باشد.

اگر انقلاب اسلامی بخواهد تقویت شود، اولین بار آن روی دوش روحانیت است و اتفاقاً در ابتدای پیدایش آن همین گونه بوده است؛ از مرجع تقلید و شاکرهای امام علیه السلام شروع شد. بعد هم به وسیله همین‌ها دنبال شد تا به این جا رسید، بعد گسترش یافت و دانشجویها را هم گرفت، آن‌ها قشر فرهیخته هستند، منتها در پرتو اسلام و روحانیت رشد کردند. حالا هم اگر بخواهیم تقویت کنیم باید باز سراغ روحانیت برویم و سپس به دانشگاه گسترش دهیم.





کارهایی انجام می‌گیرد. این کنش‌ها بر اساس ارزش‌هایی است که آنها نیز برخاسته از بینشی است. این لازمه هر کار اختیاری است؛ منتها وقتی حرکتی ملی و عمومی شد، بیش آن هم باید عمومی باشد. پس اولاً هر انقلابی واقع می‌شود به واسطه این است که بینشی در جامعه پیدا شده، همه مردم یا قشر فعال جامعه که انقلاب را به وجود آورده‌اند، آن بینش را پیدا کرده و بر اساس آن بینش، ارزش‌هایی را قائل شده و بر اساس ارزش‌ها برنامه‌ریزی کرده و کنش‌هایی را انجام داده‌اند.

معنای درخطر بودن انقلاب این است که یا بینش‌ها ضعیف شده یا ارزش‌ها کم‌رنگ شده یا مردم در انجام آن تن به کار نمی‌دهند. این سه مرحله مبتنی بر هم هستند. پس اگر فرض ما این است که انقلاب اسلامی کردیم و حالا می‌خواهیم این انقلاب حفظ یا تقویت شود یا قشر خاصی انقلابی باقی بماند، همین سه عامل که علت محدثه است می‌تواند علت مبقیه باشد؛ یعنی بینشی که مقدمه برای انقلاب بود، باید رواج یابد؛ مردم باور کنند؛ این تغییر در باورهاست. وقتی تغییر در باورها پیدا شد خواسته‌های جدیدی پیدا می‌کنند؛ تغییر در ارزش‌ها، آرمان‌ها و آرزوهای جدید. بعد برای تحقق آرمان‌های جدید فعالیت می‌کنند. این که گفته شده قدم اول در انقلاب، تصحیح باورهاست یعنی همین. چرا که انقلاب، حرکتی برخاسته از اراده مردم است؛ اراده همه مردم یا قشر خاصی که فعال هستند. چون این برخاسته از اراده اختیاری مردم است، حتماً بر بینش و ارزش‌هایی مبتنی است که مستلزم کنش‌هایی می‌شود. برای تحقق این، باید آن ارزش‌ها را عوض کنیم؛ برای عوض کردن ارزش‌ها باید بینش عوض شود و مردم باور کنند که واقعیت‌ها و حقیقت‌ها این‌هاست. پس تغییر در باورها و ارزش‌ها مقدمه برای پیدایش انقلاب است و اگر بخواهد حفظ شود باید آن مقدمه‌ها و پایه‌ها تقویت شود. این پاسخ به این که چرا می‌گوییم گام اول، حفظ و تقویت بینش‌ها و ارزش‌هاست.

فرهنگ پویا در سخنان مقام معظم رهبری بر انقلابی ماندن حوزه تأکید نشده است. دلیل این تأکید چیست؟

علامه مصباح: اگر بگوییم اساس این انقلاب با ابعاد مختلفی که دارد، به بُعد فرهنگی برمی‌گردد درست است. انقلاب ما جنبه‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، بین‌المللی و جهات گوناگون دیگری دارد، اما جنبه فرهنگی اصل است؛ برای این که این حرکت اختیاری برخاسته از باورها و ارزش‌هاست، اصل فرهنگ هم باورها و ارزش‌هاست. بعد فرهنگی یعنی چه؟ زبان و گویش و لباس و از این حرف‌ها؟! نه! این‌ها نمادی از آن باورها و ارزش‌هاست. اگر بنا باشد در کشوری انقلاب ایجاد شود یا جایی که هست تقویت شود، چه قشری اولویت دارد؟ اگر مطلقاً انقلاب را صرف‌نظر از دینی و غیردینی در نظر بگیریم، معمولاً قشر فرهیخته جامعه هستند که متصدی این کار می‌شوند. اغلب هر جا انقلاب شده، از نظر تاریخی بیش‌ترین نقش را دانشجویان بازی کرده‌اند. قشر فرهیخته جامعه این‌ها هستند که آزاد فکر می‌کنند، چندان مسؤولیت‌های بالفعلی ندارند، می‌توانند ببینیشند و حرکت کنند. این‌ها اغلب نقش مهم در بازی می‌کنند. اما در «انقلاب دینی» دانشجو به اضافه قید اسلام است؛ یعنی روحانیت. پس اگر انقلاب اسلامی بخواهد تقویت شود، اولین بار آن روی دوش روحانیت است و اتفاقاً در ابتدای پیدایش آن همین گونه بوده است؛ از مرجع تقلید و شاگردهای امام علیه السلام شروع شد، بعد هم به وسیله همین‌ها دنبال شد تا به این جا رسید، بعد گسترش یافت و دانشجویها را هم

گرفت، آن‌ها قشر فرهیخته هستند، منتها در پرتو اسلام و روحانیت رشد کردند. حالا هم اگر بخواهیم تقویت کنیم باید باز سراغ روحانیت برویم و سپس به دانشگاه گسترش دهیم. درضمن از این مقدمات معلوم می‌شود مهم‌ترین قشری که نقش فعالی در انقلاب اسلامی دارد، چه در احداث و چه در استمرار و تقویت آن، روحانیت است و بعد به دیگران سرایت می‌کند. از کجا باید شروع کنیم؟ از همان جا که مبدأ هر کار اختیاری شروع می‌شود. ابتدا باید باورها را اسلامی کنیم. حالا این که اساس باورهای اسلامی چیست؟ این جا نباید وارد شویم، آن را باید جای خودش بگوییم. ریشه‌ای‌ترین اعتقادات اسلامی همان اصول دین، یعنی توحید و معاد و نبوت است، به دنبال آن هم مساله امامت است که به رهبری می‌رسد. متقابلاً بزرگ‌ترین خطری که انقلاب اسلامی را تهدید می‌کند، خطرهایی است که به ضعف اعتقادات برمی‌گردد؛ همین کارهایی که دشمنان به وسیله این سایت‌ها و رسانه‌های الحادی و انحرافی انجام می‌دهند: توسعه فرهنگ الحادی، یعنی فرهنگ فعلی غربی، بخصوص آمریکایی. زمانی بود اگر می‌خواستیم بگوییم فرهنگ آمریکایی مساوی با فرهنگ الحادی است، خیلی مؤونه داشت؛ خیلی‌ها مخالفت می‌کردند و می‌گفتند این ادعا مثلاً جهت‌دار و متعصبانه است؛ شما می‌خواهید عقیده شخصی خود را تحمیل کنید؛ ولی از آن وقتی که پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی و مکتب مارکسیسم گفتند دشمن اصلی ما اسلام است، دیگر این مخالفت با اسلام علنی شد. این هم بی‌جهت نیست؛ چون دیدند با ادیان دیگر می‌توانند به نوعی کنار بیایند؛ اما فرهنگ اسلامی بخصوص با سرمایه سیدالشهدا علیه السلام نمی‌شود هیچ کاری کرد، جز این که آن را نابود کنند. بنابراین کمر همت بسته‌اند تا ایران شیعی و سایر کشورهای که از فرهنگ شیعی بهره برده‌اند، مثل عراق و لبنان را نابود کنند. همه این‌ها مقدمه است برای این که اسلام را از صفحه فکر بشری براندازند. از هر راهی هم بتوانند، وارد می‌شوند. به درختی می‌ماند که اول میوه‌های آن را می‌چینند، بعد برگ‌های آن را می‌زنند، بعد شاخه‌های کوچک آن را تا برسد به تنه و کم‌کم ریشه آن را خشک کنند. چون زورشان به ریشه و تنه نمی‌رسد، شاخ و برگ‌ها را می‌کنند، ابتدا این طرف و آن طرف درباره اعتقادات و احکام اسلامی، اختلاف مرد و زن، دموکراسی، جنگ و صلح و ... شبهه ایجاد می‌کنند.

در یکی از سوالاتی که در سایت ما آمده بود شخصی مقدمه‌ای نوشته بود که اگر معلمی سر کلاس بیاید و روشی را برای تدریس انتخاب کند و آخر سال همه یا اکثر دانش‌آموزان رفوزه شوند، ما کشف می‌کنیم که یا این روش غلط بوده یا این معلم بلد نبوده؛ و الا اگر روش صحیحی در آموزش باشد معلم هم بلد باشد آن روش را درست اجرا کند، باید دست‌کم اکثریت قبول شوند. این مقدمه ظاهراً خیلی دلنشین هم هست و آدم زود می‌پذیرد. می‌گوید بسیار خوب، پیامبر آمده و دینی را آورده، صدها سال هم اجرا کردند، خودش هم می‌گوید «أَكثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» «أَكثَرُهُمْ لَا يُقْبَلُونَ» «وَمَا كَانَ أَكثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ» «انبیا را می‌شمرد می‌گوید اقوام این‌ها را نابودشان کردیم، بلا نازل کردیم «وَمَا كَانَ أَكثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ» این خودش دارد دلیل ابطال خودش را می‌گوید؛ بالاخره یا دین غلط بوده یا انبیا بلد نبودند اجرا کنند، چرا باید «أَكثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» باشد؟ این شبهه خیلی قوی است و اثر می‌کند. دشمنان دارند از این گونه کارها می‌کنند. نه می‌گویند من کافر، نه مسلمان، نه قرآن را قبول ندارم، می‌گوید این شبهه را ببین! یا دین غلط است، یا این‌ها بلد نبودند اجرا کنند! شما از یک طرف می‌گویید این دین، دین خداست، محتوای قرآن کلام خداست؛



کمیت‌ها را بیوشاند؛ مثل کسی که معدنی را می‌خرد یا اجاره می‌کند تا چند دانه الماس استخراج کند. صدها تن زغال سنگ را استخراج می‌کند، اما چون هدفش نیست، می‌گذارد و می‌رود. چون کیفیت، هدف است. هدف اصلی خدای متعال از آفرینش انسان آن قدر ارزش دارد که می‌ارزد همه فدای او شوند. ما به چنین چیزی معتقد هستیم. اگر همه دیگران جهمنی شوند و فقط چهارده معصوم در این عالم به وجود می‌آیند، برای این که این‌ها رشد کنند جا دارد. این‌ها این قدر ارزشمند هستند که یک نگاه‌شان به همه عالم می‌ارزد. اما اگر فقط به کمیت نظر باشد، حق با شماست. پس این‌جا ضرر به کیفیت نخورده؛ برای این که کسانی در بشریت پیدا شدند که «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۴ آن‌ها هستند، یکی از آن‌ها کافی بود برای این که همه این عالم آفریده شود. حالا «كُنْزُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ». اگر بلا هم نازل شود و بقیه بمیرند، عذاب ابدی هم بشوند، به این هدف ضرری وارد نشده است؛ اما این گونه هم نیست. اولاً آن قله است و سایر مراتب هم مطلوبیت نسبی دارند، آن‌ها را خدا ندیده نمی‌گیرد، این‌ها هم به رحمت‌هایی می‌رسند؛ منتها فقط معاندین هستند که آن‌ها هم هیچ دلیلی نداریم که معاندین اکثریت بشر را تشکیل دهند. معاندین در هر زمانی اقلیت هستند، اکثر افراد متوسطین و افراد کم‌همت و غافل و این‌ها هستند. بنابراین اولاً این اشکال در صورتی وارد است که هدف، اکثریت باشد. ما دلیلی نداریم که هدف اکثریت باشد؛ بلکه هدف کیفیت است، آن مرتبه عالی مطلوب است. ثانیاً به فرض که اکثریت هم هدف باشد، اکثریت مخلد نیستند، و اگر مقداری که آنها عذاب می‌شوند نسبت به خلود در بهشت حساب کنیم، مثل یک چشم به هم زدن است، چون خلود نامحدود و نامتناهی است. هر قدر هم در جهنم بمانند، در مقابل نامتناهی چیزی نیست.

به هر حال، دشمنان خوب فهمیده‌اند که بهترین راه برای براندازی اسلام، تشکیک در باورهاست. زیرا به دنبال باورها ارزش‌ها هم تغییر می‌کند. همین آمارهایی که می‌دهند از فلان زمان تا فلان زمان، زن‌ها حجاب و چادر خود را بیش‌تر کنار گذاشتند، این‌ها بدین سبب است که در فرهنگ ما اثر کرده است. باید باورها، ارزش‌ها و بعد رفتارها تغییر کند. چه کسی باید این کار را بکند؟ مهم‌ترین قشر روحانیت است. پس حوزه باید انقلابی بماند تا اسلام باقی بماند. این یک وجه بحث است. یک جهت دیگر این است که بالاخره ما از جهت تاریخی این انقلاب را بررسی کنیم. هر دوست و دشمنی می‌داند که قوام انقلاب ایران به امام(ه) است. اگر امام نبود، انقلابی واقع نمی‌شد. یک حرکت اصلاحی در گوشه و کنار ممکن بود؛ اما انقلاب نمی‌شد. انقلاب یعنی حرکتی فراگیر که این تحول بنیادی را در جامعه به وجود آورد و ابعاد مختلف داشته باشد. این کار امام است. او چه کار کرد؟ کلمات او را بررسی کنید. در کدام سخنرانی ایشان است که چند مرتبه درباره اسلام و خداوند تبارک و تعالی صحبت نکرده باشد؟ هر جا هر ارزشی هست به اسلام نسبت می‌دهد، هر جا پیروزی هست می‌گوید برای اسلام است؛ این‌ها از اسلام سیلی خوردند؛ نمی‌گویند ما ملت ایران به آن‌ها سیلی زدیم. پس اگر بخواهیم این انقلاب را تعریف کنیم هیچ اسم دیگری برای آن جز انقلاب اسلامی نداریم. این رهبر انقلاب و این هم سخنان اوست. در سخنان امام(ه)، کدام واژه از همه بیش‌تر است؟ بلکه جنبه‌های دیگری هم هست و ما انکار نمی‌کنیم که قشرهایی قبل از امام علیه السلام شروع به انقلاب کرده بودند؛ حزب توده و انقلاب‌های دموکراتیک غربی و لیبرال جبهه ملی قبل از امام علیه السلام تشکیل شده بود، ولی این‌ها راه به جایی نبردند. انقلاب هنگامی

از طرف دیگر می‌گویید این‌ها معصوم هستند و اشتباه نکردند. باید یکی از این دو ادعا را کنار بگذارید و الا با محتوای خودش نمی‌سازد! من این‌گونه پاسخ دادم که این چند بعد دارد: یک بعد آن این است که یک نظام تربیتی یک‌قله‌ای را در نظر می‌گیرد که می‌خواهد به آن قله برسد، و هدف اصلی هم همان قله است. اثری که بر آن قله مترتب می‌شود آن قدر زیاد و پربرکت است که اگر دامنه هم نبود، ضرری به این هدف نمی‌زد. قله خیلی مهم است. این‌جا مسئله کثرت مطرح نیست. قله دماوند محدود است، اما دامنه آن خیلی وسیع است، باید این دامنه را با زحمت طی کرد تا به قله رسید. هدف آن قله است. به یک



معنا آن‌ها طفیلی هستند، یا بهتر است بگوییم مراتب نازل‌های از آن قله هستند. به یک وجه برای کسانی که خیلی عمیق باشند می‌شود این گونه جواب داد که ما گاهی از فعالیت‌های کمیت هدفی را در نظر می‌گیریم، گاهی بیش‌تر به کیفیت آن توجه داریم. اگر به کمیت توجه داشته باشیم، حق با شماست. اگر صرفاً کمیت را بخواهیم وقتی می‌خواهیم یک برنامه را اجرا کنیم دست‌کم باید اکثریت موارد طبق آن هدفی باشد که تعریف کرده‌ایم. این در واقع همان کلاسی است که بیش از هفتاد درصد آن قبولی دارند، کل جامعه ما جهنم هم برونند، بالاخره با شفاعت نجات پیدا می‌کنند. در دعای کمیل هست «أَنْ تُخَلَّدَ فِيهَا الْمَعَانِدِينَ» و الا دیگران به هر حال نجات پیدا می‌کنند. آن نجات برای اکثریت است ولو این‌ها ایمان نیاوردند، اما معنایش این نیست که اکثر بشریت جهنمی هستند. به هر حال از لحاظ فرض عقلی از دو حال خارج نیست: بیش‌تر توجه ما یا به کیفیت است یا به کمیت. اگر نظر ما به کیفیت باشد ولو کمیت خیلی قلیل هم باشد، ممکن است ارزش آن قدر زیاد باشد که همه آن



دشمنان خوب فهمیده‌اند که بهترین راه برای براندازی اسلام، تشکیک در باورهاست. زیرا به دنبال باورها ارزش‌ها هم تغییر می‌کند. همین آمارهایی که می‌دهند از فلان زمان تا فلان زمان، زن‌ها حجاب و چادر خود را بیش‌تر کنار گذاشتند، این‌ها بدین سبب است که در فرهنگ ما اثر کرده است. باید باورها، ارزش‌ها و بعد رفتارها تغییر کند. چه کسی باید این کار را بکند؟ مهم‌ترین قشر روحانیت است..

امید سودی هست کنار بیاید. سازشکار می‌شود تا در دنیا برای او اهمیت قائل شوند؛ لذا می‌گوید باید به افکار آن‌ها احترام گذارد و برخورد تند نداشت، با نزاکت سیاسی رفتار کرد، با همه شخصیت‌های جهان برخورد محترمانه داشت و روی پرچم کسی پا نگذاشت و مرگ بر کسی نگفت. بعضی رئیس‌جمهورها بودند که گفتند اصلاً این واژه مرگ خوب نیست! بله آمریکا خیلی به ما خیانت کرد، اما ما چرا حرف زشت می‌زنیم؟ این روحیه، همان راحت‌طلبی و دنیاپرستی است. «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ». اما انگیزه آن‌هایی که با انقلاب اسلامی مخالف هستند، از این بالاتر است. غیر از این روحیه عمومی راحت‌طلبی که در این‌ها هم وجود دارد، شبهه‌هایی هم دارند که کمابیش از اول نهضت حضرت امام علیه السلام مطرح می‌کردند. حتی شخصیت‌های بزرگ جامعه شبهه‌هایی را نقل می‌کردند که باعث می‌شد امام علیه السلام به صورتی موهوم و مثلاً - جسارت است - فردی ماجراجو معرفی شود. در زمانی که امام علیه السلام تبعید شده بودند، عده‌ای که بعضی از آن‌ها الان جزو مراجع هستند، پیش یکی از مراجع رفتند و گفتند وظیفه ما چیست و شما چرا کاری نمی‌کنید؟ آن آقا گفته بود: انقلاب، شوخی نیست که یک نفر بلند شود تصمیمی بگیرد و دیگران عمل کنند؛ این کاری طولانی و زمان‌بر است که همه باید در آن مشارکت داشته باشند و تصمیم مشترک و حساب‌شده باشد و روی آن فکر شود؛ از جمله ببینیم اصلاً صحیح است با کسی که تنها پادشاه اسلام و پادشاه شیعه است مبارزه کنیم؟! یعنی بعد از حرکت امام علیه السلام و به زندان افتادن ایشان، بعضی مراجع هنوز این‌گونه فکر می‌کردند! اگر هم برای شاه نامه می‌نوشتند، می‌نوشتند: «خلد الله ملکه!» امام علیه السلام واقعاً کاری معجزه‌آسا کرد؛ آن هم در هنگامی که هنوز شهریه نداشت، در حالی که این‌ها سال‌ها بود شهریه می‌دادند و موقعیت اجتماعی داشتند. این را به عنوان مثال عرض کردم. ما این مشکلات را در انقلاب اسلامی داریم. در دیگر انقلاب‌های جهان، این مشکلات نیست؛ فقط همان مشکلات روحی، مانند تنبلی و لوازم آن است؛ اما این‌جا شبهه‌های دینی و سیاسی هم مطرح می‌شود. این‌که باید حرکت دموکراتیک باشد و رأی‌گیری شود، باید گروهی تصمیم بگیرند، نه یک نفر. حتی اسم برده شد که باید جمعی مثلاً ۱۲ نفر باشند که با هم مشورت کنند و هرچه اکثریت رأی دادند عمل شود، نه این‌که امام علیه السلام تنها تصمیم بگیرد! این شبهه‌ها به جهات شخصی و روحی و تعلقات افراد برمی‌گردد. به هر حال این مصیبت‌ها هم هست. اگر بخواهیم انقلاب باقی بماند، باید این شبهه‌ها را پاسخ دهیم. آن زمان فرصت برای بررسی این شبهات کافی نبود. اما حالا ۴۰ سال گذشته است؛ ما چقدر درباره جواب این‌ها فکر کرده‌ایم؟! هنوز بعضی مسائل بنیادی حل نشده است. همین مسئله که ما باید یک ولی‌فقیه واجب‌الاطاعه داشته باشیم یا این‌که هر کس احساس کرد مجتهد است، دیگر فقیه است و ولایت دارد؟! بنده یادم است برخی

به ثمر رسید که امام علیه السلام پا به میدان گذاشت و این ایده را مطرح کرد، مردم هم حمایت کردند و تا پای جان ایستادند. پیش‌تر، چهارتا را می‌گرفتند، چند روز زندان و بعد آزاد می‌کردند، بعد همین‌ها را وزیر می‌کردند! در کابینه قوام‌السلطنه چند وزیر مارکسیست داشتیم؛ یعنی او برای این‌که روس‌ها را فریب دهد و بلشویک‌ها را از آذربایجان خارج کند، چند وزیر از حزب توده انتخاب کرد، اما این‌ها به جای نرسید و شاه سر جای خودش بود. تغییر بنیادی و فراگیر در کشور به دست امام علیه السلام انجام شد و عامل اصلی آن هم گرایش دینی بود. حالا هم اگر بخواهیم این انقلاب باقی باشد، باید عقائد و بینش اسلامی تقویت شود. هر چیز ناسازگار با اسلام در این انقلاب رشد کند، ماری در آستین خود انقلاب است که روزی زهر خودش را به این انقلاب خواهد ریخت. اگر برخی، انقلاب را وسیله‌ای برای هوس‌های خودشان قرار دهند که سرمایه‌های بیش‌تری برای خود و فرزندان و بستگانشان کسب کنند، این انقلاب اسلامی نمی‌شود؛ بلکه نفاق است که به اسم اسلام، به خود اسلام ضربه می‌زند. پس باید باورها و ارزش‌های اسلامی را بشناسیم، سپس خودمان را اصلاح کنیم و در مرحله بعد، کسانی را که انگیزه‌شان اسلامی است، شناسایی و تقویت و در بین مردم ترویج کنیم. ملاحظه بفرمایید در فرمایشات آقا با این‌که در خیلی جاها روی اقتصاد و معیشت تکیه می‌کنند، اما هر جا صحبت این می‌شود که بحثی بکنند به مسائل فرهنگی برمی‌گردند. ما انقلاب نکردیم که شکم سیر شود، ممکن است آن‌ها هم گفته شود، در قرآن هم داریم که «أَطْعَمَهُمْ مِّنْ جُوعٍ وَأَمْنَهُمْ مِّنْ خَوْفٍ»^۵، اما این‌ها هدف نیست. در فرمایشات مقام معظم رهبری یا امام علیه السلام این‌ها مطرح می‌شود و باید هم برای عموم مردم مطرح کرد؛ اما فرق است بین اصل و فرع، و بین هدف و وسیله.

فرهنگ پویا به نظر شما چه جریان‌هایی در جامعه ما در مقابل جریان انقلاب قرار می‌گیرند؟

علامه مصباح: به نظر من یکی از بحث‌هایی که باید مطرح کرد این است که اصلاً چرا در یک جامعه کسانی با انقلاب مخالف هستند؟ در جامعه به معنای عام آن، از آن جایی که لازمه انقلاب، خشکنی و هزینه کردن است، افراد راحت‌طلب مخالف انقلاب هستند؛ چون به دنبال این هستند که منافع خودشان را بیش‌تر تامین کنند و مطلوبیت بیش‌تری در جامعه یا بین‌الملل داشته باشند. در دنیای متعارف سیاسی هدف سیاسیون این است که در دنیا پست و مقامی پیدا کنند و کشورهای دیگر به آن‌ها اهمیت بدهند، لذا اگر ببینند اکثریت کشورهای دیگر با کاری مخالف هستند و این کار باعث انزوا و تحریم می‌شود، با آن مخالفت می‌کنند. پس اصل فکر غیرانقلابی راحت‌طلبی، سودجویی و سازشکاری است؛ لازمه راحت‌طلبی و سودجویی این است که آدم با جاهایی که



که خودشان را اهل جهاد می‌دانند، باید هم یاد بگیرند و هم زحمت‌های آن را تحمل کنند.

به هر حال، انقلاب اسلامی این مشکلات مضاعف را دارد که خیلی عمیق‌تر از مشکلات دیگر انقلاب‌هاست. این است که واقعاً اخلاص، گذشت و فداکاری می‌خواهد. آدم باید از خیلی چیزها چشم‌پوشی کند تا بتواند قدمی برای پیشرفت انقلاب و حفظ ارزش‌های انقلاب بردارد؛ تا نوبت به کشورهای اسلامی و مذاهب دیگر برسد که با آن‌ها چگونه باید برخورد کرد.

فرهنگ پویا ما در مقابل مخالفت‌هایی که با انقلاب اسلامی می‌شود، چه وظیفه‌ای داریم؟ و باید با آنها چگونه برخورد کنیم؟ در این باره هم ما را راهنمایی بفرمایید.

علامه مصباح: حقیقت این است که جامعه هیچ وقت یک‌دست نبوده و هیچ وقت هم یک‌دست نخواهد بود: «وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ»؛ منتها این اختلاف‌ها در چند جهت است. یک دسته منشأ اختلاف‌ها، کمبود فکری است. بالاخره گروهی مثل بعضی بچه‌ها عقب‌افتاده هستند و نمی‌توانند درک کنند، نقص ذاتی دارند و نمی‌توانند حل کنند. عده‌ای دیگر استعدادشان خوب است و می‌توانند فکر کنند؛ اما زمینه فکر برایشان فراهم نبوده و استاد و مربی مناسبی نداشته‌اند. این‌ها کم نیستند. امروز در دانشگاه‌ها زیاد می‌بینیم افرادی که از خیلی از ما طلبه‌ها مخلص‌تر هستند اما اشتباه‌هایی دارند؛ چراکه کسی به آن‌ها نگفته است و نفهمیده‌اند. این‌ها تربیت‌شده مکتب‌های غربی هستند. عده دیگر عناد دارند. می‌توانند و می‌فهمند، اما دکانشان اجازه نمی‌دهد! این‌ها کم نیستند. ما با یک جامعه مواجه هستیم. حالا صرف‌نظر از این که خود ما کجای مجموعه هستیم، خود مجموعه قشرهای مختلفی دارد. یک عده عقل درستی ندارند و اصلاً نمی‌توانند بفهمند؛ با این‌ها باید مدارا کرد. با کسانی که اهل عناد هستند باید جدی مبارزه کرد؛ منتها باید راهش را یافت و در هر زمان با شیوه‌ای مناسب مبارزه کرد، مثل همین سران آمریکا، و مثل شمر و عمر سعد. آیا شمر امام حسین (علیه السلام) نمی‌شناخت؟ تا چندی پیش‌تر در رکاب علی علیه‌السلام بود! این‌ها عالماً عامداً و به خاطر منافع خود آمدند در جبهه مقابل قرار گرفتند. اکثریت، قشر متوسط بین این دو هستند که آن‌طور که شاید و باید، به آن‌ها تفهیم نشده است؛ البته خود آن‌ها هم مراتبی دارند. گاهی باید آرام‌آرام از مقدمات بعیده شروع کرد تا برسند به حدی که بتوان مسائل را برای آنها تبیین کرد؛ گاه بعضی‌ها آماده هستند که این‌جا باید آن حرف آخری را زد و اصلاح کرد. عمده کار ما با این قشر است. «آقا» که می‌فرمایند روشن‌گری کنید برای چه کسی می‌گویند؟ برای اهل عناد؟ آن‌ها روشن هستند و گاهی مسائل را از ما بهتر می‌دانند؛ منتها نمی‌خواهند عمل کنند! برای آن‌هایی هم که اصلاً نمی‌فهمند، هزار بار هم که بگوییم، تازه الفبای آن را یاد نمی‌گیرد؛ این هم فایده ندارد. عمده قشر متوسطی هستند که

کسانی که احساس می‌کردند اجتهادی دارند، سعی می‌کردند سهم امام را بگیرند و حفظ کنند تا چند سال دیگر شهریه بدهند! تازه ما داریم زحمت می‌کشیم ولایت فقیه درست کنیم؛ اگر یک شهر ۳۰ ولی فقیه داشته باشد، و یک کشور ۲۰۰ ولی فقیه، این اداره مملکت شد؟! این مسائل هنوز درست حل نشده! ضربه‌هایی که دشمنان دارند به ما می‌زنند، از راه همین افراد است. اگر این مسئله حل نشود، اصلاً حکومتی باقی نمی‌ماند و بهترین راه نفوذ برای دشمنان فراهم می‌شود. اگر هر چند نفری دور کسی را بگیرند که آقا شما اعلم هستید و دیگران بر ضد اسلام کار می‌کنند، می‌توانند یک جنگ داخلی راه بیندازند و به دست خودشان، خودشان را از بین ببرند. ما هنوز مسائل بنیادی خود را درست حل نکرده‌ایم. واقعاً در چه چیزهایی شبهه می‌اندازند! می‌گویند: اگر ولی فقیه گفت باید زن خود را طلاق بدهی، چه باید کرد؟ نمی‌گویند چنین چیزی اصلاً در عالم اتفاق افتاده یا نه؟ و اصلاً جای اعمال ولایت فقیه مگر این جاست؟ ولایت فقیه یک مسئله اجتماعی است و بر اساس مصالح اجتماعی باید امر و نهی بکند، این چه ربطی دارد که بگوید تو زنت را طلاق بده یا نه؟ می‌گویند ولی فقیه این‌گونه است؛ پس چه دیکتاتوری از این بالاتر؟! این‌گونه مسائل، نه ابعاد آن درست بیان شده، نه حل شده و نه فرصتی داده شده. ۴۰ سال گذشت، اما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم! چه کسی باید این‌ها را تبیین کند؟ این که «آقا» در پرده می‌فرماید باید مردم را روشن و مسائل را برای آن‌ها تبیین کنید، نمی‌تواند این‌ها را صریح بگوید، ولی این خون‌دل‌ها را باید بخورد.

برای روز عید، یک مجتهد گفت امروز عید است یا نیست، حتماً باید فقیه دیگری برود بر ضد او عمل کند، یا لااقل از شهر خارج شود و سفر کند؛ اگر فقیه‌ای در مسئله‌ای حکم کرد، بر مجتهد دیگر حرام است حکم او را نقض کند. این برای کجاست؟ اگر بنا باشد هر فقیه‌ای بگوید من شک دارم مسئله درست بوده یا نه، این چه حکومتی می‌شود؟! البته خود نحوه بیان این ریاضت می‌خواهد. انسان حرفی را می‌داند و یقین هم دارد که باید گفت؛ اما اینکه به چه زبانی بگوید، خود این یک ریاضت است. عناوین ثانویه را باید رعایت کرد. کسانی که این اشتباه‌ها را می‌کنند، اگر نباشند چه کسانی جانشین آن‌ها می‌شوند؟ باید رفت دست آن‌ها را بوسید و احترامشان کرد؛ منتها به گونه‌ای تذکر داد که اگر غفلتی دارند دفع غفلت شود و دیگران نتوانند از آن‌ها سوء استفاده کنند. یکی از راه‌ها این است که آرام‌آرام این مسائل در سطح‌های نازل‌تری مطرح شود. این‌ها به عنوان سؤال باید پاسخ داده شود. آیا حکومت اسلامی همین است که در یک خانواده سه نوع نظر نسبت به جامعه اسلامی باشد؟ این که نقض حکم حاکم حرام است آیا شامل این جاها نمی‌شود؟ کجا از این‌جا مهم‌تر است که باید وحدت نظر مردم حفظ شود؟ آیا یکی از حکمت‌های وجود حکومت همین نیست که مردم در یک مسیر حرکت کنند تا دشمنان نتوانند بر آن‌ها غالب شوند؟ می‌توان از داستان طالوت و جالوت استفاده کرد. این‌ها هنرهایی است که آن‌ها

باید روی آن‌هایی که قشر موثرتر جامعه هستند، کار کنیم. دانشجویان فعال، بهترین قشری هستند که باید روی آن‌ها کار کنیم. علت این که گفتیم طرح ولایت، ابتدا برای دانشجویان اجرا شود، همین بوده است. این‌ها وقتی واقعیتی را باور کنند، می‌توانند در خانواده و فامیل و دوستان خود اثر بگذارند.



در انقلاب چون می‌خواهیم نظم نوینی را جاننشین کنیم، به هم زدن نظم سابق ملحوظ است؛ اما نه به خاطر این که نظم به هم زده شود، بلکه برای این که نظم بهتری به وجود بیاید. وقتی می‌گوییم اسلامی، پیداست که باید بر اساس باورها و ارزش‌های اسلامی باشد.

نباید از درس کم بگذاری، و بگویی می‌خواهم بروم عبادت کنم؛ این سر جای خودش، درس را نباید مزاحم قرار داد، از سوی دیگر، درباره دانشجویان فرمودند که آینده کشور دست این‌هاست، اگر روی این‌ها کار نکنی معلوم نیست آینده کشور چه می‌شود.

این‌ها درسی برای امروز ما هست. زمان شاه، چهار تا دانشجو از ما درخواست می‌کردند برویم برای آن‌ها تفسیر قرآن بگوییم؛ اما امروز در همین طرح ولایت امسال سه چهار هزار نفر داوطلبانه آمدند و شرکت کردند. اگر در این باره کوتاهی کنیم، جواب خدا را نمی‌توانیم بدهیم. باید بفهمیم راه، ارشاد و تأثیرگذاری در فکر مردم است؛ اما چگونه؟ باید مخاطبش کسانی باشند که هر یک بتواند روی ۱۰۰ نفر کار کند. یا چه شیوه‌ای؟ شیوه‌ای که در حداقل زمان، حداکثر نتیجه را ببریم. به جای این که بگویی تو باید دست کم ۱۰ سال طلبگی بخوانی تا بتوانی بفهمی ولایت فقیه یعنی چه، می‌شود با یک بیان ساده قابل فهم و در عین حال متقن، ظرف یک ماه، ۴۰ روز این مسائل را تبیین کرد. باید شیوه انتخاب مخاطب و شیوه برخورد را فراگیریم. بیش از همه چیز رفتار اخلاقی ما تأثیر دارد. مخاطب باید بفهمد که ما نمی‌خواهیم از او استفاده‌ای ببریم. بزرگ‌ترین آسیبی که کار ما دارد این است که بگویند این دکانشان است. باید این فکر را از مغز آن‌ها درآورد. «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا». دیگر این که نباید خود را یک سر و گردن بالاتر از مردم معرفی کنیم. این که ما عالم هستیم و شما جاهل هستید، و جاهل باید در مقابل عالم زانو بزند و خضوع کند! پیغمبر ﷺ هم این گونه نمی‌گفت. انسان اگر می‌خواهد اثر کند، باید تنزل کند. حضرت عیسی علیه السلام شاگردهای خود می‌گفت: پاهایتان را دراز کنید تا من بشویم. باید بفهمند ما واقعاً خیرشان را می‌خواهیم؛ خیر امت و خیر همه بندگان خدا را. اگر هم با کسی دشمنی می‌کنیم، برای خدمت به بندگان خداست؛ منتها بندگانگی که دنبال خیر خودشان هستند. برای این کار، انسان باید زندگی ساده‌ای داشته باشد تا بتواند قناعت کند. وقتی ما بلند پروازی کنیم، خواه ناخواه در ما اثر می‌گذارد و دنبال کاری می‌رویم که درآمد بیش‌تری داشته باشد. اگر خودمان را تهذیب نکرده باشیم، آنها هم خضوع نمی‌کنند. باید هم اخلاق و رفتار خود را اصلاح کنیم، هم با ادب‌بانی صحبت کنیم که قابل فهم باشد. شنیده‌اید داستان آن قصابی که سؤال کرد: ما گوسفندی به فلان نحو کشته‌ایم؛ آیا حلال است؟ امام جماعت پاسخ داد: اگر فری اوداج اربعه مستقبل القبله با آلت حدیدیه شده باشد حلال است و الا حرام است. قصاب به رفیقش گفت پا شو برویم آقا مشغول خواندن تعقیبات است؛ حالا وقت جواب دادن ندارند! جواب سؤال باید طوری باشد که مخاطب بفهمد و با زبان و بیانی متناسب با فرهنگ او باشد و اگر اصطلاحاتی به کار می‌رود معنای آن اصطلاحات را بداند.

می‌توان روی آن‌ها کار کرد و اثر گذاشت. اما آنها هم یکسان نیستند و مراتبی دارند. باید روی آن‌هایی که قشر مؤثرتر جامعه هستند، کار کنیم. دانشجویان فعال، بهترین قشری هستند که باید روی آن‌ها کار کنیم. علت این که گفتیم طرح ولایت، ابتدا برای دانشجویان اجرا شود، همین بوده است. این‌ها وقتی واقعیتی را باور کنند، می‌توانند در خانواده و فامیل و دوستان خود اثر بگذارند. شما بررسی کنید و آمار بگیرید، در یک کلاس غالباً افرادی که چند صفت داشته باشند، حرفشان در دیگران خیلی اثر می‌گذارد؛ کسانی که درسشان خوب باشد، خوش قیافه و خوش اخلاق باشند. این‌ها باعث می‌شود تأثیرگذار باشند. مجاهدین از همین روش استفاده می‌کردند. در هر شهری چند نفر را پیدا می‌کردند که این صفات را داشته باشند و روی این‌ها کار می‌کردند. آن‌ها هم خودشان می‌رفتند کار می‌کردند. ما باید در قشر فرهیخته جامعه کار کنیم.

این ایام مربوط به مرحوم آقای طباطبایی رضوان الله علیه است. یک وقتی بود ما روی سادگی و بچگی دلمان می‌خواست مثلاً دنبال امور معنوی و تهذیب نفس برویم، گاهی خدمت آقای طباطبایی می‌رسیدیم و التماس می‌کردیم یک چیزی به ما یاد بدهید. با دو مسئله مواجه بودیم که گاهی تزاخم پیدا می‌کرد. یکی این که می‌خواستیم دنبال جهات معنوی برویم و برای آن باید از درس خود کم می‌گذاشتیم؛ یکی هم این که قشرهای مختلف، بخصوص دانشگاهیان کمابیش مراجعه می‌کردند و ما را دعوت می‌کردند که بیا سخنرانی کن یا درس بگو. خدمت آقای طباطبایی عرض کردیم آقا ما با این سؤال مواجه هستیم که پرداختن به امور معنوی، مقداری به درس ما لطمه می‌زند؛ اگر بخواهیم به حرف این جوان‌ها هم گوش بدهیم، باید هم از درس خود بزنیم هم از جای دیگر؛ چه کار کنیم؟ ایشان فرمودند درس را مزاحم قرار ندهید! من همان شب یک درس فقه شروع کردم. استادی بود که شب درس فقه می‌گفت، خدا رحمت کند مرحوم آقا مصطفی هم درس همان استاد می‌آمد. اما برخی دانشجویان و افراد نخبه بودند که به ما پیشنهاد کردند هفتگی درس تفسیر برای ما بگو. مشکل این بود که باید وسط هفته برویم. اگر روز جمعه بود مشکل چندانی وجود نداشت و احتیاج به سؤال نداشتیم؛ می‌رفتیم تهران به پدر و مادر خود سر می‌زدیم، ضمناً درس هم می‌دادیم. مشکل این بود که می‌گفتند وسط هفته، روز سه‌شنبه باشد. برای یک جلسه سه چهار ساعت طول می‌کشید تا به تهران برسیم، سه چهار ساعت هم برای بازگشت صرف می‌شد، و به این صورت، یک‌روز کامل از دست می‌رفت تا یک جلسه برای دانشجویان داشته باشیم. خدمت آقای طباطبایی گفتیم جریان این است؛ فرمودند آینده کشور دست این‌هاست، اگر روی این‌ها کار کنیم ما در کشور اسلام خواهیم داشت. این تعبیر از ایشان بود که آینده کشور دست این‌هاست؛ قبول کنید! یک روز کامل ما در هفته صرف می‌شد که برویم یک جلسه تفسیر برای این‌ها بگوییم؛ منتها تفسیر جهت‌دار بود. منظورم راهنمایی آقای طباطبایی بود. ایشان آخوند حوزوی بود؛ اما در این کارهای این قدر بصیر بود. از یک طرف می‌گفت

- پی‌نوشت‌ها:
۱. بقره، ۱۰۰.
 ۲. مائده، ۱۰۳.
 ۳. شعراء، ۸.
 ۴. بقره، ۳۰.
 ۵. قریش، ۴.
 ۶. هود، ۱۱.
 ۷. شوری، ۳۳.